

## خاقانی شروانی



افضل الدین بدیل ( ابراهیم ) فرزند نجیب الدین علی خاقانی حقایقی شروانی ملقب به « حسان العجم » تاجیک تبار ایرانی یکی از بزرگترین شاعران فارسی گو، در حدود سال 520 هـ.ق در شروان متولد شد. به گفته او پدرش مردی درودگر و مادرش عیسوی نستوری بوده است.

خاقانی همواره از مهر و عطوفت مادر خویش یاد می کند و علیرغم رنجیدگی از شروان و شروانیان، به خاطر مادرش بدان دیار اشتیاق دارد. خاقانی در تعلیم و تربیت از عم خود کافی الدین عمر فرزند عثمان طبیب و فیلسوف بود - بهره بسیار برد و ظاهراً لقب « حسان العجم » را نیز او به خاقانی داده است چنانکه خود می گوید :

چون دید که در سخن تمام  
حسان عجم نهاد نامم  
\*\*\*\*

خاقانی نیز به او علاقه و اعتقاد زیادی داشت و در مرگ او مرثی سوزناکی نیز سرود.

خاقانی پیش از آنکه به « خاقان اکبر منوچهر شروانشاه » بپیوندد، « حقایقی » تخلص می کرده و پس از آن به « خاقانی »، چنانکه همه معاصرین او و تذکره نویسان او را به همین نام- خاقانی- شناخته اند.

خاقانی از جمله بزرگترین شاعران قصیده گوی و از ارکان شعر فارسی است و حتا در میان بزرگترین شاعران فارسی هم کمتر کسی به اندازه خاقانی مورد استقبال و حتا اقتباس دیگر شاعران قرار گرفته باشد. حتا شاعرانی به بلندپایگی سعدی و حافظ از بسیاری از ابداعات و مضامین و ساختهای خاقانی استقبال کرده و از آنها مستقیماً در اشعارشان استفاده کرده اند.

قوت اندیشه و مهارت او در ترکیب الفاظ، خلق معانی، ابتکار مضامین جدید و پیش گرفتن راههای خاص در توصیف و تشبیه، مشهور است. مهارت او در وصف نیز در میان دیگر شاعران قصیده سرا، مرتبه والایی دارد.

خاقانی بر اثر احاطه به بیشتر علوم و اطلاعات مختلف زمان خود و نیز قدرت خارق العاده ای که در استفاده از آن اطلاعات داشته، توانسته مضامین علمی خاصی در شعر ایجاد کند که بیشتر آنها پیش از آن سابقه نداشته است. از سویی دیگر به علت آگاهی از زبان عربی، از لغات عربی در شعر فارسی نیز بدون محدودیت استفاده کرده است.

خاقانی شروانی چکامه سرای نامی سده ششم هجری که - شعر، آئینه عبرت یا همان ایوان مدائن وی بسیار معروف است نیز از ترکان بدگویی بسیار نموده و آنان را بیگانه خوانده است:

آشنای دل بیگانه مشو (1)

آب و نان از در بیگانه مخور

نان ترکان مخور و بر سر خوان

با ادب نان خور و ترکانه مخور\*

\*\*\*\*

خاقانی در زهد و وعظ، پیرو سنایی بوده و بسیار کوشیده که از این حیث با او برابری کند و قسمتی از قصایدش به تقلید سنایی است. غزلیات او اگرچه یک دست نیست اما دربردارنده ابیات لطیف شورانگیز هم هست چنانکه می توان او را از غزلسرایان خوب عهد خویش پنداشت.

چون زمان عهد سنایی در نوشت

آسمان چون من سخن گستر یزاد

چون به غزنین شاعری شد زیر خاک

خاک شروان ساحری دیگر یزاد

بلبلی زین بیضه خاکی گذشت

طوطی ای نو زین کهن منظر یزاد

ماه چون در جیب مغرب، برد سر

آفتاب از دامن خاور یزاد

\*\*\*\*

خاقانی در اواخر عمر در تبریز به سر می برد، در همان شهر درگذشت و در مقبرة الشعرا محله سرخاب تبریز دفن شد. سال وفات او را ( 582 یا 595 ه.ق. ) نوشته اند. (2)

خاقانی قصیده های بسیار عمیقی گفته که درک آنها بسیار مشکل است. حتا بعضی بر آن شدند که از این چندین هزار ابیات فقط پانصد تا از آن معنا دارد. این خطا است این نادانی ما است که این اشعار را درک نمیکنیم.

دیوان خاقانی از مشکل ترین دیوانهای شاعران فارسی است و به همین دلیل هم خاقانی به نسبت بلندپایگی اش از دیدگاه سخنوری و توانایی، از محبوبیت کمتری برخوردار است چون هم فهم درست و لذت بردن از بسیاری از اشعارش نیاز به سطح بسیار بالایی از چیرگی به زبان فارسی و دیگر دانشها (طب کهن که بیشتر بر مبنای گیاهشناسی و داروشناسی بود، نجوم، تاریخ، علم کلام و حدیث شناسی و لا غیر) دارد؛

و هم اینکه خواننده باید با شعروادب فارسی از دیدگاه فنی و به اصطلاح «صنعت شعر» آشنائی خوبی داشته باشد تا بتواند پی ببرد که خاقانی برآستی چه

مفاهیم بکر و بفرنج معرفتی دائره هستی رادر عرصه فرهنگ و ادب به بازنگری گرفته است.

خاقانی شاید تنها شاعر کلاسیک فارسی باشد که دیوانش بازتابی صادقانه از زندگی واقعی خود شاعر است. بسیاری از قطعات و قصیده‌های خاقانی بازگو کننده رخدادها و اتفاقات واقعی زندگی شاعر هستند و نه اشعاری انتزاعی و خارج از زندگی واقعی.

از همین رو، با وجود اینکه کلاً سبک شعر خاقانی تصنع است (بطور کلی در قصیده تصنع «طبیعی» است!) باز هم خواننده آشنا با کل اشعار خاقانی بدون شک با بسیاری از خصوصیات زندگی شاعر، ویژگیهای اخلاقی او، احساسات واقعی او و بطور کلی با شاعر از دیدگاه روانشناسی و جامعه شناسی زمان او هم آشنائی قابل توجهی حاصل می‌کند.

قصاید خاقانی در بالاترین سطح قرار دارند. از او قطعات بسیار خوبی هم در دست است ولی در غزل باید گفت که خاقانی در آن سطحی که در قصیده است قرار ندارد.

خاقانی در اشتیاق به خراسان حس ناب و وطنپرستی خود را در قصیده‌ای ذیل بنمایش می‌گذارد:

چه سبب سوی خراسان شدم نگذارند  
عندلیم به گلستان شدم نگذارند  
روضه پاک رضا دیدن اگر طغیان است  
شاید ار بر ره طغیان شدم نگذارند  
دل از عشق خراسان کم اوطان بگرفت  
وین دل و عشق به اوطان شدم نگذارند  
\*\*\*\*

همچنان قصیده ای بسیار معروف استاد بزرگ شاعر دلسوز خراسان بزرگ، در مورد ایوان مدائن:

هان ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان  
ایوان مدائن را، آئینه عبرت دان  
یک ره ز لب دجله، منزل به مدائن کن  
وز دیده دوم دجله، بر خاک مدائن ران  
خود دجله چنان گرید، صد دجله خون گوئی  
کز گرمی خون آتش، آتش چکد از مژگان  
بینی که لب دجله، چون کف به دهن آرد  
گوئی ز کف آهش، لب آبله زد چندان  
از آتش حسرت بین، بریان جگر دجله  
خود آه شنیدستی؟ که آتش کندش بریان؟  
بر دجله گری نونو، وز دیده زکاتش ده  
گر چه لب دریا هست، از دجله ز تاکستان  
تا سلسله ایوان، بگسست مدائن را  
در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان  
\*\*\*\*

این سلسله ایوان همان زنجیر عدل انوشیروان است که هرکس به او ستمی می‌شد  
این زنجیر را به حرکت در می‌آورد (در فارسی سلسله به معنی زنجیر است)  
در سلسله شد یعنی دیوانه شد :

گه گه به زبان اشک، آواز ده ایوان را  
تا گو، که به گوش دل، پاسخ شنوی زیوان  
دندان هـر قصری، پندی دهدت نو نو  
پند سر دندان، بشنو ز بن دندان  
\*\*\*\*

این در مورد پیر زنی است که خانه اش در آنجائی بود که کاخ مداین را خواستند  
بسازند. انوشیروان در مورد آن زن ستم نکرد که زمینش را بگیرند. زال مداین  
اشاره ای است از این داستان :

این هست همان ایوان، کز نقش رخ مردم  
خاک در او بودی ، دیوان نگارستان  
این هست همان درگه ، کو راز شهان بودی  
دیلم ملک بابل، هندو شهه ترکستان  
\*\*\*\*

این است همان سفره ، کز حیرت او بردی  
بر شیر فلک حمله، شیر تن شادوروان  
پندار همان عهد است، از دیده فکردین  
در سلسله درگه، در کوکبه میدان  
\*\*\*\*

از اسب پیاده شو، بر نقد زمین نه رخ  
زیر پی پیلش بین، شه مات شده نعمان  
نی نه که چو نعمان بین، پیل افکن شاهان را  
پیلان شب و روزش، کشته ز پی دوران  
\*\*\*\*

ای بس شه پیل افکن، کف کنده ز شه پیلی  
شطرنجی تقدیرش، در ماتگه هرمان  
مست است زمین زیرا، خوردست بجای می  
در کاس سر هرمز، خون دل نوشروان  
\*\*\*\*

بستند که بود آنگه، در تاج سرش پیدا  
صد پند نواست اکنون، در مغز سرش پنهان  
کسرای و تـرج زر، پرویز و به زری  
برباد شده یک سر، با خاک شده یکسان  
\*\*\*\*

پرویز به هر خانی، زرین تره آوردی،  
کردی ز بساط زر، زرین تره را بستان  
پرویز کنون گم شد، زان گم شده کمتر گوی  
زرین تر کو برخوان، روکتر کو برخوان  
\*\*\*\*

این زرین تره اشاره ای است از سفره و خان خسرو پرویز تزئیناتی بود از گیاهان که با طلا و نقره میساختند و این زرین تره که خاقانی اشاره کرده مربوط است به آن .

در ادبیات حوزه تمدنی خراسان از خسرو پرویز زیاد اشاره شده. داستان عشق و عاشقی خسرو و شیرین از نظامی گنجوی از همین خسرو پرویز است. خسرو پرویز که زندگی پر ماجرائی داشت یکی از آخرین پادشاه بزرگ و محتشم دوره ساسانیان بود که در تشریفات درباری کار را به اوج رسانید و خزاین خود را سه برابر کرد.

این نشان میدهد که در بار او چقدر گسترش داشته و چه میزان مالیاتهای اضافه از مردم نیز دریافت میکردند .

البته تنها مرجع و مأخذ ما راجع به داشته های تاریخی و فرهنگی خراسان مطالبی است از شاهنامه فردوسی و آثار نظامی گنجوی و تاریخی که مورخان اسلامی بر جای گذاشته بودند.

و هیچ یک از دانشمندان سرزمین مان قادر به خواندن خطوط میخی و خطوط پهلوی و زبان اوستائی قدیمی نشدند. اما مستشرقان آمدند و این خطوط را خواندند. و کلیدهای آنها را کشف کردند. و در مورد ساسانیان و هخامنشیان و اشکانیان تحقیقات ارزنده و علمی را انجام دادند . مثل پروفیسور « گریشمت و پروفیسور « هرتسفیلد » آلمانی .

گفتی که کجا رفتند، آن تاجوران اینک

زیشان شکم خاک است، آبستن جاویدان

بس دیر همی زاید، آبستن خاک آری

دشوار بود زادن، نطفه ستدن آسان

\*\*\*\*

خون دل شیرین است، آن می که دهد رزوان

زاق دل پرویز است، آن خم که نهد دهقان

چندین تن جباران، کین خاک فرو برداشت

این گرسنه چشم آخر، هم سیر نشد زیشان

ازخون دل طفلان، سُرخاب رخ آمیزد

این زال سپید ابرو، وین مام سیه پستان

\*\*\*\*

همین اندیشه های تشبیه گونه ای خاقانی شروانی در اندیشه های عمر خیام به نحو دیگری ، در راستای هستی خلقت به تأمل گرفته می شود . خیام میگوید :

جامی است که عقل آفرین میزندش

صد بوسه زمهر بر جبین میزندش

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف

میسازد و باز بر زمین میزندش

\*\*\*\*

خاقانی به گو نه ای دگر آورده و درد روزگار و تألم جبری جهان را به زالی پیرو  
مادری پیر تشبیه کرده که کودکان خود را میکشد :

از خون دل طفلان، سُرخاب رخ آمیزد  
این زال سپید ابرو، وین مام سیه پستان  
خاقانی از این درگه، در یوزه عبرت کن  
تا از سر تو زین پس، در یوزه کند خاقان  
امروز گر از سلطان، رندی طلبد توشه  
فردا ز در رندی، توشه طلبد سلطان  
گزرادِ ره مکه، توشه است به هر شهری  
تو زادِ مداین بر، تحفه ز پی شروان  
اخوان که ز ره آیند، آرندره آوردی  
این قطعه ره آوردیست، از بهر دل اخوان (3)

مهارت و قدرتی که خاقانی در التزام ردیف های مشکل نظم و در وصف از خود  
نشان داده کم نظیر است . در اکثر قصائد خود یک فعل « برافگند » ، «  
برنخاست » ، « نیامده است » ، « نمی یابم » ، « برافروز » ، و امثال آنها ،  
بایک فعل و متعلق آن مانند « در کشم هر صبحدم » (\*\*\*) و « بر نتابد پیش  
ازین » (\*\*\*) یا اسم و صفت را ردیف قرار داده است .  
اوصاف مختلف او مانند : وصف آتش ، مجالس بزم ، بادیه ، صبح ، طلوع  
آفتاب ، بهار ، خزان ... در شمار اوصاف رائج زبان فارسی است . ترکیبات  
او که غالباً با خیالات بدیع همراه و باستعارات و کنایات عجیب آمیخته است در  
برگیرنده معانی ویژه است که تا عهد او سابقه نداشته است .  
آثار او :

1. دیوان قصاید و غزلیات معروف به « کلیات خاقانی » که بزرگترین نسخ  
خطی آن حاوی بیست و دو هزار بیت است.  
2. « تحفه العراقرین » (4) که منظومه ایست در قالب مثنوی که بنام جمال الدین  
ابوجعفر محمد فرزند علی اصفهانی وزیر صاحب موصل که از رجال معروف  
قرن ششم بوده سروده . و خاقانی حوادث نخستین مسافرت خود را به مکه و  
منازلی که پیموده شرح می دهد. در آخر منظومه نیز راجع به خاندان و حوادث  
عمر خود اطلاعات مفیدی بیان می کند.

از اشعار اوست :

ای دوست غمی تو سر بسر سوخت مرا  
چون شمع بیزم درد افروخت مرا

من گریه و سوز دل نمی دانستم  
استاد تغافل تو آموخت مرا

\*\*\*\*

غم کرد ریاض جان مه و سال مرا  
آینه ندارد دل بد حال مرا

صیاد ز بسکه دوستم میدارد  
بسته است در آغوش قفس بال مرا

\*\*\*\*

امشب شب آن نیست که در خانه روند  
وزیاریگانه سوی بیگانه روند

امشب شب آنست که جانهای عزیز  
در آتش اشتیاق مستانه روند

\*\*\*\*

## منابع و مأخذ

46 - 43

- 1 - دیوان خاقانی شروانی، نویسنده : ضیاء الدین سجادی، زوار، 1368 هـ.ق. شامل 1085 صفحه، شده، ص 239.
- 2 - فرهنگ فارسی، « مؤلف : دکتر محمد معین، جلد 5، ص 473.
- 3 - « فرهنگ اصیل و هویت ایرانی » در مورد خاقانی شروانی.
- 4 - « دیوان خاقانی شروانی »، تهران : انجمن آثار ملی، بی تا.
- 4 - جهت کسب اطلاعات جامع در باره خاقانی شروانی از منابع ذیل استفاده شود :
- سخن و سخنوران، آقای بدیع الزمان فروزانفر، ج 2، ص 300 - 403.
- مقدمه دیوان خاقانی، چاپ تهران سال 1316، بتصحیح مرحوم عبدالرسولی.
- مقدمه مثنوی تحفة العراقین، بتصحیح دکتر یحیی قریب، تهران 1333.
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ص 776 - 794.

(\*) بنظر ما ملیت ترک مردم باعزت و با فضیلتی هستند. برداشت و قضاوت نزدیک به هزار سال پیش خاقانی شروانی از سیاست نامتعادل حاکمان وقت ترک و انعکاس آن در شعر « آئینه عبرت » او، آراء و موافقت اخلاقی ما را با خود ندارد.

(\*\*) از دو عالم دامن از جان در کشم هر صبحدم

پای نومیدی بدامان در کشم هر صبحدم

(\*\*\*) کوی عشق آمد شد ما بر نتابد پیش ازین

دامن تر بردن آنجا بر نتابد پیش از این